

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

راهنمای معلمان و مربیان در

قصه نویسی

ویژه دانش آموزان پایه چهارم

سازمان مدارس راه ایمان

تابستان ۱۴۰۴

سخنی با معلمان

قصه‌گویی و داستان‌نویسی راه موثری برای ارتباط بین افراد است. ما به قدرت داستان‌نویسی، برای توانمندسازی کودکان اعتقاد داریم و از طریق کلاس‌های داستان‌نویسی در مقاطع مختلف می‌خواهیم کودکان و نوجوانان را تشویق به نوشتن کنیم. از این طریق حس ارزشمندی و به طبع آن خودباوری در آنها تقویت می‌شود و کودکان می‌توانند آن‌گونه که می‌خواهند خود را ابراز کنند.

هدف ما از داستان‌نویسی، ترویج تفکر نقادانه و افزایش عزت نفس و اعتماد به نفس در بین کودکان است. این کلاس محیط امنی را برای دانش‌آموزان فراهم می‌کند تا بتوانند خود را بیان کنند و راه‌های درست فکر کردن و درست تصمیم گرفتن را بیاموزند، به سادگی هر امری را باور نکنند و روش‌های مناسبی برای حل مشکلاتشان بیابند. شرایط امروزی زندگی ما به گونه‌ای است که می‌توان گفت تفکر نقادانه از پیش‌نیازهای رشد، موفقیت، رقابت و بقا محسوب می‌شود. برخی از کاربردهای تفکر نقادانه که در فرایند نوشتن نیز سودمند و موثر است، عبارتند از:

- چگونه سوالات بهتری بپرسیم و پاسخ‌های بهتری مطرح کنیم؟
- چگونه مستدل‌تر و عمیق‌تر فکر کنیم، حرف بزنیم و بنویسیم؟
- چگونه شباهت و تفاوت بین ایده‌ها و حرف‌ها و تحلیل‌های مختلف را ببینیم و ارزیابی کنیم؟
- چگونه مسائل و مشکلات را تعریف و تحلیل کنیم؟ (نوشتن می‌تواند راه خوبی باشد)
- در میان انبوه رسانه‌هایی که امروزه - تقریباً بدون استثناء - منافع و بقای خود را در اولویت قرار می‌دهند، چگونه می‌توانیم اطلاعاتی مفید و ارزشمند به دست بیاوریم؟
- چگونه دانسته‌ها و باورها و شناخت‌مان از جهان را پالایش کنیم و از تعصب و تنگ نظری و پیش‌داوری فاصله بگیریم؟
- چگونه شفاف‌تر فکر کنیم و حرف‌ها و نظرها و استدلال‌هایمان را به شیوه‌ای شفاف‌تر و متقاعدکننده‌تر به دیگران منتقل کنیم؟ (نوشتن و خصوصاً قصه‌نویسی می‌تواند راه مناسبی باشد)
- چگونه از نگاه فردی دیگر و با چارچوب نگرشی متفاوت، به مسائل نگاه کنیم تا از این طریق، گفتگو و تعامل ما با دیگران ساده‌تر و سازنده‌تر باشد؟ (نوشتن و خصوصاً قصه‌نویسی می‌تواند راه مناسبی باشد)
- چگونه به دیگران کمک کنیم تا مسائل و مشکلات خود و محیط اطرافشان را بهتر و شفاف‌تر ببینند و درک کنند؟

به این ترتیب می‌توان گفت نوشتن راه خوب و موثری است برای اینکه به بچه‌ها فکر کردن و مهارت حل مسئله را بیاموزیم، توانایی‌هایی که به آموزش آنها در میان درس‌های مدرسه بی‌توجهی شده است.

معلم و والدین عزیز به یاد داشته باشید کودکان می‌توانند آزادانه تخیل و خلاقیت داشته باشند، تنها از طریق این دو عنصر است که به کشف خود و دنیای اطراف می‌رسند. یکی از بهترین راه‌های تقویت خلاقیت در کودکان داستان‌نویسی است. این آزادی در تخیل باعث تقویت ارتباط آنان با هم‌نسلان و نسل‌های گذشته می‌شود و به حفظ و گسترش فرهنگ آنها کمک می‌کند.

کلاس‌های ما فقط قصه‌گویی و داستان‌نویسی نیست. ما در این کلاس می‌خواهیم در مورد تقویت تعاملات اجتماعی، مهارت‌های حل مسئله، حفظ فرهنگ ایرانی اسلامی، خودباوری و اعتماد به نفس و ... گفتگو کنیم و آموزش دهیم. کودکان از طریق فعالیت‌های هنری مانند (داستان‌گویی، داستان‌نویسی، نقاشی، نمایش خلاق و ...) می‌توانند ایده‌ها و پیام‌های پیچیده‌ای را به

اشتراک بگذارند، پیام‌هایی که بدون این فعالیت‌ها میسر نیست، و البته فراموش نمی‌کنیم که کلاس‌های داستان‌نویسی برای کودکان و نوجوانان باید سرگرم‌کننده، جذاب و مفرح باشد.

معلم و والدین عزیز بیایید دست در دست هم دنیای کودکان‌مان را هر چه زیباتر، رنگارنگ‌تر و غنی‌تر کنیم و با قدرت داستان‌نویسی به تقویت خصوصیات مثبت اخلاقی کودکان کمک کنیم، به این امید که آن‌ها در آینده به فردی مفید و موثر در جامعه تبدیل شوند.

ساده ترین تعریف میانه «مسیر بین شروع تا پایان» است. اگر بخواهیم کمی دقیق تر آن را توضیح دهیم باید بگوییم که در این بخش شخصیت اصلی با مشکلی روبه رو می شود و وارد دنیای آن می شود. ممکن است دوستانی پیدا کند یا با دشمنانش مواجه شود. به هر حال در این مرحله باید راه حلی برای حل مشکل پیدا کند. ویژگی های شخصیتی و توانایی های او، تعیین می کنند که شخصیت ما در این مرحله چه خواهد کرد و با مشکل چه گونه مواجه می شود. دقت کنید که میانه باید در ادامه ی شروع باشد. میانه ی بد، بهترین شروع ها را هم از جذابیت خواهد انداخت و مخاطب را از ادامه ی دنبال کردن داستان منصرف می کند. یک شروع روی تخته بنویسید و در ادامه سوالاتی بنویسید و از بچه ها بخواهید با توجه به آن، جواب بدهند. (می توانید برای این فعالیت کاربرگی طراحی کنید)

«قصه ی ما در مورد یک نمایشگر عروسکی است. او یک جعبه ی عروسک به همراه داشت و شهر به شهر آن را با خود می برد و برای مردم نمایش اجرا می کرد و از این راه کسب درآمد می کرد. یک روز که سراغ جعبه ی عروسک ها رفت و در آن را باز کرد، دید عروسک هایش نیستند. او جعبه را خوب گشت و ناگهان نوری از داخل آن بیرون آمد و مرد را وارد دنیای عروسک ها کرد.»

- به نظرتان چه اتفاقی برای عروسک ها افتاده است؟
- خودشان به دنیای عروسک ها رفتند یا کسی آن ها را دزدیده است؟
- اگر کسی آن ها را دزدیده چه کسی بوده و اگر خودشان رفتند چرا رفتند؟
- در دنیای عروسک ها، مرد چه عروسک های دیگری می بیند؟ با آن ها دوست می شود؟
- چه کسی در دنیای عروسک ها، دوست ندارد که مرد به عروسک هایش برسد؟ چرا؟
- مرد برای مقابله با او چه می کند؟ آیا دوست هایی پیدا کرده که کمکش کنند؟
- آیا مرد، با شخصی که نمی خواهد او به عروسک هایش برسد ملاقات می کند؟ چه اتفاقی می افتد؟

پاسخ به سوالات فوق، درواقع دانش آموز را راهنمایی می کند تا یک میانه بنویسد. منظم کردن جواب های این سوالات، میانه ی داستان فوق را تشکیل می دهد.

تمرین:

از بچه ها بخواهید. شروع های جلسه ی قبل را با خود بیاورند و با تجربه ی فعالیت فوق، برای آن ها میانه پیدا کنند. خودتان پیش از آن ها همین کار را با قصه ی خودتان انجام بدهید تا بهتر بدانند چه باید بکنند.

پس از شروع، مشکل به وجود می آید و شخصیت اصلی باید برای حل آن دست به کار شود. میانه ی مدنظر ما در این تمرین، تا پیش از پایان نیست. قصه تا جایی پیش می رود که شخصیت اصلی پس از مشکلات مختلف، تازه متوجه می شود راه حل اصلی چیست.

ممکن است بچه‌ها شروع جلسه‌ی قبل را دوست نداشته باشند یا بخواهند آن را تغییر بدهند. (البته بعید است این اتفاق بیافتد، زیرا آن‌ها به نوشته‌ای که خودشان در جلسه‌ی قبل خلق کردند علاقه دارند.) به آن‌ها سخت نگیرید. اما مهم است که آن‌ها در این تمرین شروعی در اختیار داشته باشند و برایش به میانه برسند.

به بچه‌ها تاکید کنید این تمرین را نیز نگه دارند تا در جلسه‌ی بعد از آن استفاده شود.

ادامه‌ی تمرین معلم:

« بچه‌ها با تور آشنا نبودند و برای اولین بار آن را می‌دیدند، به همین خاطر کنجکاو شدند و سمتش رفتند. ناگهان تور به سمت بالا حرکت کرد. بچه‌ها فرار کردند، اما بچه لاک‌پشت گیر افتاد. هشت پا کوچولو رفت که لاک‌پشت را نجات بدهد. این اتفاق هم افتاد. اما خودش گیر افتاد. او بالا و بالاتر رفت و در قایق ماهی‌گیرها افتاد. قایق حرکت کرد و هشت پا کوچولو از محل زندگی‌اش دور و دورتر شد. او تمام تلاشش را کرد تا خودش را از تور نجات بدهد. بالاخره موفق شد. از تور بیرون آمد و داخل دریا پرید. اما آن موقع دیگر خیلی دیر شده بود و از محل زندگی‌شان فاصله گرفته بود. او نمی‌دانست چه طور باید خانه‌اش را پیدا کند. کمی فکر کرد و یادش آمد که کنار خانه‌ی آن‌ها یک صخره‌ی مرجانی بود. از هرکس آدرس صخره‌ی مرجانی را می‌پرسید، به او می‌خندیدند. آن‌ها می‌گفتند تمام دریا پر از صخره‌ی مرجانی است. هشت پا ناامید بود و مطمئن بود دیگر نمی‌تواند به خانه برگردد. تا این که چیزی یادش آمد. پدرش همیشه به او می‌گفت خوب به اطراف نگاه کن. این برای آن‌ها تبدیل به یک بازی شده بود. بعضی روزها با پدر از خانه بیرون می‌آمد و به اطراف نگاه می‌کرد. او چشم‌هایش را بست و اطراف خانه را در ذهنش تصور کرد.»

پس از مواجهه‌ی شخصیت اصلی با مشکلات بزرگ و از پیش رو برداشتن عجیب‌ترین و سخت‌ترین اتفاقات، بالاخره شخصیت ما با استفاده از تجربیات، کمک دوستان یا استاد، به راه حلی می‌رسد. این‌جا دیگر خیال او تا حدی راحت می‌شود. دیگر مسیر پیش رو مشخص است و در مسیر حل مساله و فرود قرار می‌گیرد.

نکته‌ی مهم درس این است که دانش آموز یاد می‌گیرد مشکل خود به خود حل نمی‌شود و برای این کار، باید یک روند و روال مشخصی طی شود. (این روند در واقع همان مسیر فرود است.)

برای مثال، در قصه‌ی روباهی که سرش داخل کوزه گیر کرده و دوستانش می‌خواهند او را کمک کنند، مشکل چگونه حل خواهد شد؟ قصه‌ی زیر را برای بچه‌ها بخوانید.

«روزی روزگاری در یک جنگل، حیوانات مختلفی زندگی می‌کردند. یک روباه بین آن‌ها بود که بسیار سر به هوا و بازیگوش بود. او با هر چیزی بازی می‌کرد و از هیچ چیز نمی‌ترسید. یک روز یک کوزه در جنگل دید. رفت و به آن نزدیک شد. چشمش را نزدیک لبه‌ی کوزه کرد و داخلش را نگاه کرد. کنجاو شد و خواست ببیند داخل کوزه چه چیزی است. به همین خاطر سرش را داخل کوزه کرد. آن‌جا تاریک بود و هیچ چیز را نمی‌توانست ببیند. وقتی خواست سرش را بیرون بیاورد، نتوانست. سرش در کوزه گیر کرده بود. (شروع) او برای اولین بار در زندگی‌اش ترسید. داد و فریاد می‌کرد و کمک می‌خواست. اما صدایش به جایی نمی‌رسید. همین‌طور بدون این که جلویش را ببیند راه می‌رفت و به درخت‌ها می‌خورد. گاهی پایش در چاله می‌افتاد. گاهی به تخته سنگی برخورد می‌کرد. همین‌طور رفت تا دوستانش او را دیدند. روباه از آن‌ها کمک خواست. هرکدام چیزی گفتند. فیل گفت با پا روی کوزه می‌زنم تا کوزه بشکند. اما روباه گفت: نه. خطر داره. ممکنه سرم آسیب بینه. دارکوب گفت: مثل تنه‌ی درخت آنقدر بهش نوک می‌زنم تا سوراخ بشه. اما روباه باز هم گفت: نه. ممکنه اشتباهی به چشمم نوک بزنی. راکن گفت: راهش اینه که کوزه رو از بلندی بندازی پایین. این‌طور می‌شکند. روباه باز هم گفت: نه. این طوری دست و پام می‌شکند. آن‌ها نمی‌دانستند چه کاری باید انجام دهند. به همین خاطر پیش جغد پیر رفتند. از او کمک خواستند. جغد پیر گفت: راهش اینه که کوزه رو توی چشمه‌ی بالای کوه بندازید. آب اون چشمه با آب رودخونه فرق داره و باعث میشه سفال کوزه نرم بشه و تبدیل به گل بشه. (میانه) دوستان روباه خوشحال شدند که راه حل را پیدا کردند. آن‌ها به روباه کمک کردند تا خودش را به بالای کوه برساند و به چشمه رسیدند. کوزه را در آب چشمه گذاشتند و منتظر ماندند که نرم شود. (در مسیر فرود) بالاخره کوزه نرم شد و تبدیل به گل شد. روباه نجات پیدا کرد و با دوستانش به جنگل برگشت. اما او یاد گرفته بود که آنقدر ترس بودن هم خوب نیست و گاهی باید احتیاط کند. او دیگر بدون فکر سراغ هر شیء جدیدی نمی‌رفت. (پایان)»

سپس از بچه‌ها بخواهید:

یک نفر شروع قصه را تعریف کند.

یک نفر میانه‌ی قصه را تعریف کند.

یک نفر در مسیر فرود را تعریف کند.

(در این بخش بچه‌ها را راهنمایی کنید تا مرز این دو را بهتر متوجه شوند.)

یک نفر پایان قصه را تعریف کند.

تمرین:

این تمرین نیز ادامه‌ی تمرین جلسه‌ی قبل است. از بچه‌ها بخواهید نوشته‌ی جلسه‌ی قبل (که حاوی شروع و میانه بود) را آماده کنند و بخوانند. سپس ادامه‌ی قصه را تا جایی که مشکل هنوز به صورت کامل حل نشده، بنویسند.

فراموش نکنید که در دو جلسه‌ی قبل شما نیز همراه با بچه‌ها این تمرین را انجام می‌دادید. قبل از آن‌ها خودتان تمرین کنید تا برای آن‌ها بهتر جا بیافتد.

به بچه‌ها تاکید کنید که این تمرین را برای جلسه‌ی بعد نگه دارند.

ادامه‌ی تمرین معلم:

«هشت پا کوچولو چشم‌هایش را بست و اطراف خانه را در ذهنش تصور کرد. به این فکر می‌کرد چه چیز منحصر به فردی اطراف خانه‌ی ماست؟ چیزی که بتوان با آن آدرس خانه را پیدا کرد. صخره‌های مرجانی و سنگ‌های رنگارنگ همه‌جای دریا پیدا می‌شدند. او ناگهان کشتی غرق شده را به یاد آورد. بلافاصله چشم‌هایش را باز کرد و نگاهی به اطراف انداخت. چشمش به یک کوسه افتاد. از او آدرس کشتی غرق شده را پرسید. او هم هشت پا کوچولو را با خودش به آن جا برد.»